استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

از منابع دیگر پنجشنبه ۱۰ جولای ۲۰۲۵

دوسیهٔ قتل احمد ظاهر

...پیوسته به گذشته

قسمت پنجم

اسماعیل محشور نوشته بود که :

" مقر ولسوالی در آن زمان نزدیک تاق ظفر موقعیت داشت". نزدیک شاروالی پغمان که در پنجصد متری مقر ولسوالی قرار داشت متوجه شدم که موتر فولکس واگون متعلق به احمد ظاهر آهسته آهسته بطرف پایین روان است و بما نزدیک میشود. من تنها از پیاده رو بروی سرک برآمده و به موتر دست دادم. احمد ظاهر که بر جلو موتر نشسته بود اول مرا نشناخت، سر خود را از کلکین کشیده و داد زد که " او برادر خیریت که در میان سرک روان هستی؟" ولی چون نزدیک آمد مرا شناخته و از موتر پیاده شد. (طوریکه در بالا تذکر داده ام موضوع عرض خالده علیه احمد ظاهر را که منتج به نکاح شان شد من بررسی کرده بودم). شوخی کنان بمن گفت که: " بادار خیریت اس، باز خو کدام کسی دیگر عرض نکرده که مرا با احمد ظاهر نکاح کنید؟" من برایش گفتم که نه کسی عرض نکرده، من خبر شدم که پغمان آمده ای خواستم لحظه ای چند ترا ببینم. او گفت که:" حالا هیچ وقت ندارم. مهمانان هم همرایم استند"، ولی من گفتم که حتما" دعوت مرا قبول کن، زیرا میخواهم از تو و احوالت پوره باخبر شوم. در همین اثناً قوماندان و موًظفین امنیتی نیز نزدیک ما آمدند، من در حالیکه خواهش دیدار خود را تکرار کردم آهسته آهسته همراه با احمد ظاهر بطرف ولسوالی روانه شدیم. احمد ظاهر توقف نموده و گفت که: " شما بروید"

پس سوال اینجاست که :

نزدیک شاروالی کجا و بالفعل گرفتار کردن کجا ؟

مگر "موتر فولکس واگون متعلق به احمد ظاهر آهسته آهسته بطرف پایین روان " نبود ؟

آیا جمله ایکه اسماعیل محشور نوشته بود که :

" من خبر شدم که پغمان آمده ای خواستم لحظه ای چند ترا ببینم"

و جمله ایکه اسماعیل محشور نوشته است :

"موتر فولکس واگون متعلق به احمد ظاهر آهسته آهسته بطرف پایین روان بود"

بیان کننده آن نیستند که فخریه جان و سایر سر نشینان در موتر فولکس واگن نشسته بودند و این چگونه بالفعل گرفتار نمودن است ؟

پس احمد ظاهر فقید با فخریه جان و دوستانش در ملای عام مورد خطاب آقای اسماعیل محشور قرار گرفته بودند، نه در بسترخواب و یا به اصطلاح بالفعل.

پس به این اختلاف توجه داشته باشید.

من میدانم که مفهوم بالفعل گرفتار شدن را آقای اسماعیل محشور بهتر از دیگران میداند، زیرا در زمانیکه حبیبی والی کابل بود و اسماعیل محشور هم ولسوال یا حاکم پغمان، خود اسماعیل محشور با چند نفر لخت وعریان از هوتل بهار پغمان بالفعل گرفتار شده و روانهٔ زندان دهمزنگ ساخته شده بودند و بعداً اسماعیل محشور را از دهمزنگ به ده سبز انتقال دادند. آیا بین بالفعل گرفتار شدن اسماعیل محشور و فخریه جان از نگاه شکل و مضمون کدام وجه مشترکی وجود دارد ؟

امیدوارم که آقای محشور به خواننده های ارجمند آدرس دوسیهٔ نسبتی خود شان را نیز بدهند. تا خواننده ها از نیت واقعی اسماعیل محشور بهتر از حالا پی ببرند.

اسماعیل محشور باز دُر سفته و نوشته است که :

" بعدها زمانیکه احمد ظاهر از زندان آزاد شد با فخریه نامه رسماً ازدواج نمود. من از چگونگی و جریان این ازدواج بطور مستقیم و رسمی کدام معلومات دقیق ندارم، ولی بحکم اصول و قانون باید اولاً شوهر اولی او را طلاق داده باشد و بعداً ازدواج دوم صورت گرفته باشد. صرف در اواخر سال ۱۳۵۶ که باری احمد ظاهر را دیدم، ... خیلی صمیمیت و لطف نمود، از ازدواج خود با فخریه جان بمن چیزی نگفت "

از این نوع تعرض بر افراد در نوشتهٔ اسماعیل محشور زیاد است و شما خود داور باشید و حدث بزنید که در زمان حاکمیت خود اسماعیل محشور خودش چه دسته های گلی به آب داده باشد ؟

اسماعیل محشور مینویسد که :

" باید تذکر بدهم که درین جریان سؤ استفاده های مادی و حتی جنسی فراوانی صورت گرفت که هیأت بعداً از آن آگاه شد و تا اندازه ای ممکن جلو آنرا گرفت."

پرسشی دارم از اسماعیل محشور:

من، یعنی باقی سمندر از استفادهٔ مادی این برداشت را دارم که به شمول پول نقد، ممکن ده ها وسایل و ابزار مادی را از طرف مورد بحث گرفته باشند، ولی برداشت من از استفادهٔ جنسی اینست که شخص مورد نظر مورد تجاوز قرار گرفته باشد.

پرسش من این است که آقای اسماعیل محشور !

آیا شخص شخیص شما پیش از آنکه والی کابل، یعنی حبیبی مجبور شد دستور گرفتاری شما با جمیع یاران تان را در پغمان که لخت و عریان و بدون یک تکه لباس با زنها و نامرد ها در یک اتاق بودید، صادر نماید، چند بار دیگر مرتکب سوء استفاده های جنسی و مادی شده بودید ؟

اسماعیل محشور !

بیا باهم لحظهٔ به عقب فکر کنیم. و روز هائی را بخاطر بیاوریم که در همان وقت ها هم سخن از سوء استفادهٔ مادی و جنسی بزبان میاوردی و کریم شادان را نیز متهم به همین نوع سوء استفاده ها میکردی .

یادت آمد ؟

من میکوشم با ایما واشاره نه، بلکه با شفافیت برایت بنویسم که بخاطر بیاور که آشنایان نزدیک ات برایت میگفتند که :

" اسماعیل... تو هر شب مرغ پلو میخوری و اینقدر مرغ در حویلی ات از کجا شده است " ؟

بجواب می گفتی که :

" دیگران از روی دیوار همسایه ها مرغ ها را به حویلی ما می اندازند "

اما بخاطر بیاور که آشناهایت برایت میگفتند که :

" پس موتر فولکس واگن ات را هم از روی دیوار همسایه ها برایت پرتاب کرده اند ؟ "

من برایت از همان آشنا هائی سخن میگویم که باری برایت یک قصیده بلند نوشته بودند و چند کلمه آن چنین بود :

" القصه آن ... گردن فراز
تیلفونی یافت با لین دراز "

ادامه دارد...

salamwatanam@gmail.com